

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تفصیلی راجع به مشتق بیان شده است و آن این است که:

بین آن موردی که مشتق، محکوم علیه قرار گیرد - یعنی: مبتداء واقع شود - و آن موردی که مشتق، محکوم به - یعنی: خبر - واقع شود تفصیل داده شده و گفته شده است اگر مشتق، مبتداء قرار گرفت مثل: الضاربُ زيدٌ، این جا مشتق حقیقت در اعمّ از متلبّس و منقضی است؛ ولی آن جا که مشتق، خبر واقع می شود مثل: زيد ضاربٌ، این جا مشتق حقیقت است در خصوص متلبّس.

دلیلی که برای این تفصیل آوردند دو آیه از قرآن است:

1. آیه سرقت: «السارق والسارقة فاقطعوا...»

در این آیه، مشتق که کلمه سارق و سارقه است مبتداء (محکوم علیه) قرار گرفته است؛ و ما خارجا یقین داریم که حکم وجوب قطع ید حتّی بعد از انقضاء مبدأ و اتمام سرقت و نابودی سرقت نیز جاری است و این حکم وجوب قطع موضوع سارق است، یعنی: بر این فرد الآن باید اطلاق سارق بشود تا حکم وجوب قطع ید بر او جاری شود ولو این که الآن تلبّس، منقضی شده است و مبدأ در او وجود ندارد.

پس در این آیه، مشتق ما مبتداء است و یقین داریم که در اعمّ از متلبّس و منقضی استعمال شده است.

2. آیه دوم: «الزانية والزاني فاجلدوا...»

در این آیه هم کلمات زانی و زانیه، مشتق بوده و مبتداء واقع شده اند و یقین داریم که در اعمّ استعمال شده اند.

پس در مواردی که مشتق، مبتداء واقع شود حقیقت در اعمّ از متلبّس و منقضی است.

آخوند به این تفصیل دو اشکال می کند:

1- اشکال اوّل: ما در جواب از وجه سوّم اعمّی ها گفتیم که گاهی اوقات، استعمال به لحاظ حال تلبّس است؛ در این دو آیه هم مسئله همین طور است، یعنی: حکم وجوب قطع ید یا وجوب جلد رفته است روی کسی که در يك زمانی متلبّس بوده است ولو

این‌که الآن و در حال نطق، متلبّس نباشد.

به عبارت دیگر: در آیه که می‌گوید: السارق، یعنی: خدا در حین تکلم، حال تلبّس را، لحاظ می‌کند یعنی: به لحاظ حال تلبّس، قطع ید و جلد واجب است.

2- اشکال دوّم: اگر بین محکوم‌علیه و محکوم‌به تفصیل دادیم، لازمه‌اش این است که مشتق، مشترك لفظی بشود به این که آن‌جا که مشتق، مبتدأ است حقیقت در اعمّ است و آن‌جا که خبر است حقیقت در خصوص متلبّس است.

و ما بالضروره می‌دانیم که مشتق، مشترك لفظی نیست و مشتق یا برای خصوص متلبّس وضع شده است و یا برای معنایی اعمّ که مشترك بین متلبّس و منقضى است. از همین اشکالاتی که بر این تفصیل بیان کردیم، اشکالات سایر تفصیل هم روشن می‌شود.

جمع‌بندی بحث مشتق

آخوند در سه مرحله بحث کرده است:

1- مرحله اوّل: بحث مقدمات که طی 6 مقدمه بیان شد.

2- مرحله دوّم: بحث از اقوال مختلف بیان نظریه مختار و دلیل آن، ردّ قول اعمّی‌ها و بعضی از تفصیل بود.

3- مرحله سوّم: تنبیهات مشتق.

خلاصه مرحله دوّم (اقوال راجع به مشتق):

1- آخوند فرمودند: دو قول از میان این اقوال که دو قول مهم در مسئله است، در میان متقدّمین است، و آن دو قول عبارتند است از:

الف) مشتق، حقیقت در خصوص متلبّس است.

ب) مشتق، حقیقت در اعمّ است.

و بقیه اقوال در میان متأخرین وجود آمده است.

2- نظر مرحوم آخوند این شد که مشتق، حقیقت در خصوص متلبّس است و برای این ادّعا سه دلیل اقامه کردند:

الف - تبادر

ب - صحّت سلب

ج - برهان تضادّ

3- مرحوم آخوند ادعا کردند اگر از ما سؤال شود که در این استعمالات رایج در مشتقات، مشتق غالباً در چه چیزی استعمال می‌شود، خواهیم گفت: به نظر ما در لغت و عرف و روایات، مشتق غالباً در ما انقضی عنه المبدأ استعمال می‌شود؛ ولی برای این‌که گرفتار مجاز و کثرت مجاز نشویم، می‌گوییم: این استعمالات به لحاظ تلّبس است و لذا حقیقت است.

4- ما در بحث علائم حقیقت و مجاز خواندیم که صحّت سلب، علامت مجاز است و گفتند که صحّت سلب باید مطلق باشد و صحّت سلبی علامت مجاز است که مطلق باشد.

ولی در این‌جا فرمودند: در بعضی از نزاعها مانند مانحن‌فیه، صحّت سلب مقید هم علامت مجاز است. اگر گفتیم: زید لیس فی حال الانقضاء بضارب، چون در مقابل ما اعمی‌ها قرار گرفته‌اند و این قضیه مذکور را روی مبنای خودشان صحیح می‌دانند - زیرا اعمی می‌گوید: زید در جمیع احوال، ضارب است - ما از این مطلب استفاده می‌کنیم که نظر آخوند این است که در بعضی نزاعها، صحت سلب مقید هم علامت مجاز است.

5 - بیان آخوند در آیه {لا ینال عهدی الظالمین} این شد که ظلم - از آن عناوین قسم دوّم است که مجرد ظلم ولو در يك لحظه - کافی است که انسان برای همیشه از منصب امامت محروم بماند.

تنبيهات مشتق تنبيه اوّل: آیا مفهوم مشتق بسیط است یا مرکّب؟

آیا وقتی می‌گوییم: ضارب، آن‌چه که به ذهن می‌آید يك مفهوم مرکب است و ضارب، یعنی: ذاتی که ثبت له الضرب که این مرکب از دو چیز است: ذات به قید «ثبت له الضرب»، یا يك مفهوم بسیط است و ضارب، یعنی: زننده، نه ذاتی که برای او ضرب ثابت است؟

آخوند در این‌جا کلامی را از صاحب حاشیه شرح مطالع نقل می‌کنند. صاحب مطالع در کتاب مطالع در تعریف فکر، گفته است:

فکر عبارت است از: ترتیب امور معلومه برای رسیدن به يك امر مجهول. و گفته‌اند: «امور» جمع است و جمع منطقی حداقلش دو تا است و اینجا به این است که مرکب از صغری و کبری باشد و حداقلّ این دو چیز را باید کنار هم قرار داد تا از آن، امر مجهولی را کشف کرد.

سپس يك اشکالی به این تعریف وارد شده است که بعضی وقتها فکر داریم، ولی ترتیب امور نیست و معرفّ، يك شیء بیشتر نیست و «امور» وجود ندارد، مثل این که انسان را به فصلش تعریف کنیم، آنجا گفته شود: من هو؟ و در پاسخ گفته شود: ناطق، که این‌جا يك چیز است به نام «ناطق» و امور نیست.

شارح مطالع در مقام دفاع برآمده است که «ناطق» يك چیز نیست، بلکه دو چیز است و مرکب از دو چیز است: شیء ثبت له النطق.

این حرف را شارح مطالع برای دفاع از صاحب مطالع و جواب از آن اشکال بیان کرده است.

میر سید علی در حاشیه شرح مطالع به این کلام شارح اشکال کرده است، به این که ما مرکب بودن ناطق قبول نداریم و ناطق، مفهوم بسیط دارد. شما که می‌گویید: ناطق، مرکب از شیء و ثبت له النطق است، مرادتان از شیء چیست؟ آیا مرادتان، مفهوم شیء است یا مصداق شیء

اگر مرادتان این باشد که مفهوم شیء - مفهوم ذات - در معنای ناطق اخذ شده است، اشکالش این است که ناطق که فصلِ خاص است به عَرَض عام تبدیل شود؛ زیرا شیءٌ، عَرَض عام همه چیزها است.

پس اگر مرادتان از شیء، مفهوم شیء است در این صورت، «ناطق» از فصل بودن خارج شده و عَرَض عام می‌شود.

اما اگر مرادتان از شیء، مصداق شیء و يك شیء معین خارجی است؛ با توجه به اینکه شیء معین در هر موجودی خود همان موجود است و لذا اشکالش این است که قضیه «الانسان کاتب» که جهتش امکان خاص است از ممکنه خاصه به ضروریه انقلاب پیدا کند.

توضیح: امکان خاص، یعنی: نفی ضرورت هم از جانب موافق و هم از جانب مخالف، یعنی: وقتی گفتیم: الانسان کاتب، نه خود کتابت و نه عدم کتابت برای انسان ضروری است.

میر سید علی گفته است: اگر بگوییم که: کاتب مرکب است از: شیء ثبت له الکتابه، مصداق باشد؛ شیء مصداقی در هر موجودی همان موجود است و در انسان هم یعنی: خود انسان. حال اگر مراد از شیء، شیء مصداقی شد، قضیه «الانسان کاتب» برمی‌گردد به «الانسان انسان ثبت له الکتابه»؛ زیرا شما می‌گویید: کاتب، یعنی: شیء ثبت له الکتابه، و شیء را هم شیء مصداقی می‌دانید و شیء در هر چیزی خود همان چیز است، و شیء در انسان نیز همان خود انسان است.

بنابراین قضیه «الانسان کاتب» برمی‌گردد به قضیه «الانسان انسان...» که يك قضیه ضروریه است؛ زیرا ثبوت يك شیء برای خودش ضروری است.

پس اگر شیء را به عنوان جزء از مشتق بیاورید دارای اشکال است؛ چه اینکه مراد از شیء، شیء مفهومی باشد یا شیء مصداقی باشد. اشکال دارد که ذکر شد. میر سید علی می‌گوید: پس به نظر ما مشتق، مفهوم مرکب ندارد و مفهوم بسیط انتزاعی دارد.

و صَلَّی اللہ علی محمد و آلہ الطاہرین